

درس دویست و چهارم

نقد مرحوم آخوند بر کلام مرحوم فارابی
در خصوص اولویت ذاتی ممکن نسبت به وجود و
عدم (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به اشکال مرحوم آخوند بر بیان فخر
رازی نسبت به اولویت غیر کافیه. ایشان بیانی داشتند
مبنی بر اینکه نفس تصور اولویت و رجحان أحد
الطرفین بالنسبه به ماهیت رجحان ذاتی است و این
رجحان اقتضاء می کند که طرف مرجوح بالنسبه به
ذات ماهیت امتناع داشته باشد به لحاظ اینکه ترجیح
مرجوح بلا مرجح ممتنع است و وقتی این جانب
ممتنع بود طرف دیگر ضروری می شود بنابراین
مسئله از صورت فرض که فرض در اولویت غیر بالغ
به حد وجوب بود خارج می شود. این کلام فخر
رازی بود.

مرحوم آخوند به این مطلب اشکال وارد کردند و
عرض شد به نظر می رسد که اشکال مرحوم آخوند



وارد نباشد. در تتمه آن بحث می‌فرمایند که اگر ما فرض را بر تصمیم این مسئله قرار بدهیم مرحوم آخوند می‌فرمودند که مرجوحیت طرف مرجوح با حفظ مرجوحیت و اولویت مرجوحیت ثابت است نه وجوب مرجوحیت یعنی وقتی که یک طرف نسبت به وجوب من باب مثال راجح است این رجحان موجب می‌شود بنا بر قانون تضایف طرف مرجوح مرجوح العدم باشد نسبت به ذات ماهیت اما واجب العدم که دیگر نیست.

اتفاقاً الآن به نظرم آمد من باب مثال این بحث فقهی را مطرح کنیم که می‌گویند: نماز شب مستحب است. حالا اگر کسی این نماز شب را نذر کند آیا به واسطه نذر نماز شب واجب می‌شود؟! یعنی أحد من الواجبات نماز لیل است یا اینکه بر استحبابش باقی می‌ماند متنها استحبابی است که آن استحباب لازم است؟! یعنی در واقع ما عمل واجب را انجام نداده‌ایم بلکه عمل مستحبی را انجام داده‌ایم که در همان ماهیت استحبابی خودش محفوظ است اگر شخصی از ما سؤال کند که آیا این صلاة الیل نسبت به شما واجب است یا مستحب است؟ می‌گوییم که

صلاة الليل نسبت به همه مستحب است اما برای من به لحاظ دیگر که نذر می شود، الزامی است. حالا نسبت به این مسئله فقهی شما یک نظری بدهید که آیا این از استحباب به واسطه نذر خارج می شود یعنی أحد من الواجبات می شود یعنی مثلاً یک واجب حج است، یک واجب عمره است، یک واجب صوم است، یک واجب هم صلوات یومیه است و یک واجب هم صلاة الیل است یا اینکه نه؟!

این را چه کسی گفته است؟! پیغمبر فرموده است؟! اگر پیغمبر می گویند می گوئیم که سمعاً و طاعتاً! امام صادق بفرماید، می گوئیم که چشم! بالأخره جای صحبت دارد. بحثی نیست در اینکه نذر این صلاة الیل را الزامی می کند یعنی واجب می کند! در این بحثی نیست منتها بحث در سریان وجوب به ماهیت صلاة الیل است؛ آیا به واسطه نذر خود آن ماهیت صلاة الیل منقلب به وجوب می شود یا نه؟! من نخواستم نظر خودم را بگویم بلکه فقط طرح مسئله را کردم لذا طرفین را هیچ گونه تقویت نمی کنم. حالا بروید راجع به این مسئله فکر کنید؛

راجع به تقلب ماهیات به امور خارج که آیا امور خارج قلب ماهیت می‌کنند؟ یا اصل وجوب چیست؟ آیا اصل وجوب به احکام انشائی برمی‌گردد یا به تکلیف خارجی برمی‌گردد؟ اینها چیزهایی است که در این زمینه باید صحبت بشود. علی‌کلّ حال مثال بود.

کلام فخر رازی در باب امتناع ترجیح بلا مرجّح در بحث ماهیات

حالا در مورد مرجوحیت طرف عدم نسبت به ماهیت یک وقتی می‌گوییم که این مرجوحیت خودش لازم است یعنی ضرورت دارد یعنی مرجوحیت برای طرف عدم ضرورت دارد. وقتی مرجوحیت ضرورت داشت این عبارة اُخرای امتناع است یعنی با انضمام این مقدمه که ترجیح مرجوح بلا راجح ممتنع است پس این مرجوحیت بر ماهیت اِلِی الابد مهر خورده است یا نگوییم: اِلِی الابد! علی‌کلّ حال تا وقتی که شرایط قلب در اینجا به وجود نیاید. این کلام فخر رازی بود.

ایراد مرحوم آخوند بر کلام فخر رازی

مرحوم آخوند در اینجا ایرادی که وارد می‌کند

می‌فرمایند که شما خودتان می‌گویید: مرجوح و مرجوح یک طرف راجح دارد که راجح یعنی تمایل به هردو طرف نه لزوم تعین به هردو طرف یعنی این ماهیت تمایل به طرف وجوب دارد و وقتی به طرف وجوب تمایل داشت پس غیر متمایل به ناحیه عدم است، نه عدم التمایل. بنابراین تا وقتی که این تمایل به طرف وجود ثابت است عدم تمایل به نحو عدم هم در آنجا ثابت است و عدم تمایل به نحو عدم با امتناع دوتا است؛ امتناع در صورت ضرورت عدم تمایل است در حالی که بنابراین که فرع همیشه متنازل از آن اصل است و درجه فرع به مقدار درجه اصل تعیین می‌شود، اگر قرار باشد ما در جانب وجود جنبه رجحان را در نظر بگیریم، به همان مقدار آن جنبه در ناحیه مرجوح وجود دارد نه بیشتر!

لحاظ عدم بر ماهیت به شرط وجود

در اینجا مطلبی که به نظر می‌رسد این است که صحبت در این است: این ماهیتی که رجحان به سمت وجود دارد این رجحان به سمت وجود آبی از این است که متمایل به سمت عدم بشود والا اگر

عدم اِباء در این قضیه محفوظ بود متساوی الطرفین نسبت به ذات ماهیت بود هم‌چنان که بحث راجع به عدم اقتضاء وصفی که خارج از ذات ماهیت است نسبت به ماهیت که همان عدم اقتضاء، مقتضی این بود که ماهیت نسبت به همهٔ اوصاف علی السواء است. اصلاً اقتضائی در آن وجود ندارد.

فقط و فقط برخلاف برخی از مواردی که ما در عبارات - حالا ممکن است از باب اشتباه یا خلط در عبارت بوده - آن را مشاهده می‌کنیم، اوصافی که بر خود ماهیت من حیث هی هی یعنی اوصاف ذاتی ماهیت آنها مقتضی ذات هستند و ماهیت مقتضی آنهاست و بس! اما وجود و همهٔ اوصاف مترتبهٔ بر وجود، نه در مرتبهٔ ذات ماهیت، این ماهیت متلبس به این صفات است و نه در مرتبهٔ وجود متلبس و متصف به این صفات است الاً به لحاظ وجود؛ یعنی وجود خارجی است که اولاً بلاول خود را متصف به آثار و صفات خارجیه و تعین خارجی وجود می‌کند بعد ثانیاً و بالعرض ماهیت متصف به آن صفات خواهد شد.

فرض کنید وقتی می‌گوییم که الإنسانُ إمّا أبيضٌ

و إمّا أسودُّ إمّا أحمرُّ و إمّا أخضرُّ و إمّا أصفرُّ این
انسان بما هی طبیعةٌ کلیةٌ ابیض، اصفر، اسود و احمر
نیست بلکه اولاً به واسطهٔ آن وجود خارجی که تلبس
به لباس وجود برای آن وجود خارجی اولاً بلاول
است و آن تلبس ذاتی است یعنی ذات متصف است
و وجود متصف به موجودیت است به لحاظ
موجودیت وجود ماهیت ما که آن انسان کلی است
آن تازه این کلاه وجود را بر سر می گذارد. اگر وجود
خارجی نبود هزار بار شما تسبیح بگردانید: انسان،
انسان، انسان، هیچ وقت در خارج محقق و پیدا
نمی شود. وقتی که این در خارج موجود شد
به واسطهٔ وجود و برکت این وجود، این ماهیت هم
که فقط در عالم تقرر بود و اصلاً عدم هم حتی بر او
صدق نمی کند ...، چون ماهیت من حیث هی لیست
بشیء لا موجوده و لا معدومه؛ عدم هم بر ماهیت
صدق نمی کند یعنی لحاظ عدم بر ماهیت به شرط
وجود است خود ماهیت من حیث هی هی اقتضاء
عدم را نمی کند همان طور که اقتضاء وجود را
نمی کند. همین که این ماهیت در خارج موجود شد

یعنی وجود بر آن شیء خارجی تعین پیدا کرد این ماهیت هم می گوید: ما هم هستیم. این می شود: ثانیاً و بالعرض! وقتی که ثانیاً و بالعرض موجود شد، اوصاف آن وجود را شما به ماهیت حمل می کنید. حالا انسان می شود: انسان ابیض. تا حالا موجود نبود چه برسد به ابیض بودنش اما حالا به واسطه آن وجود خارجی ابیض می شود درحالی که ماهیت انسان ابیض نیست ماهیت انسان حیوان ناطق است. چرا شما ابیض و اسود و احمر می گوید؟! به لحاظ وجود می گوید، این ثانیاً و بالعرض است و وصف به حال متعلق است؛ متعلق ماهیت که آن وجود است آن جناب ابیض است منتها از باب اینکه چشم ما اعمی است و نظر ما بر ماهیت بر خلاف اصل می افتد ما این اوصاف خارجی را حمل بر ماهیت می کنیم. از این باب این ماهیت لا اقتضاء است.

حالا عرض ما در اینجا این بود وقتی که نفس و ذات مقتضی در مقام علیت است؛ مقتضی تمایل به سمت وجود است و علتی هم فرض می کنیم که در خارج موجود نیست پس اصلاً ذات ماهیت من حیث هی امتناع عدم بر او دارد چون وقتی که خود یک

ذات - این ماهیت - اصلاً نه اقتضاء وجود را می‌کرد و نه اقتضاء عدم را می‌کرد، آن عدم وقتی که می‌خواست به آن حمل شود به لحاظ عدم العله بود چه برسد به اینکه حالا می‌گوید که من به سمت وجود تمایل دارم. اینکه می‌گوید: من به سمت وجود تمایل دارم و تمایلش هم نه به خاطر علل خارجی است بلکه به خاطر اقتضاء ذات است؛ یعنی همان‌طوری که ذات ماهیت مثلث اقتضاء ثلاثة الزوایا و ثلاثة خطوط را می‌کند، این ذات ماهیت اقتضاء تمایل به وجود را می‌کند. آن وقت چطور ممکن است عدم برای او ممتنع نباشد؟! مگر یک هم‌چنین چیزی می‌شود؟! اگر این‌طور است ما می‌گوییم که ماهیت مثلث بالنسبه به اربعة الزوایا لا اقتضاء است! کجا لا اقتضاء است؟! این اقتضاء عدم است. خود شما که می‌گویید: مثلث، یعنی مقتضی ثلاثة الزوایا. آیا می‌توانیم بگوییم که مثلث نسبت به اربعة الزوایا لا اقتضاء است و متمایل به ثلاثة الزوایا است و بالنسبه به اربعة الزوایا مرجوحیت دارد و ناحیه عدم بر آنجا حاکم است؟! معنا ندارد.

فرض مسئله در آن جایی بود که ماهیت من حیث
هی مقتضی رجحان به سمت وجود است. اگر ذاتش
این طور باشد ذاتی چگونه ممکن است از ذات
منصرف شود؟! مگر امکان دارد؟! فخر رازی این
مطلب را می خواهد بگوید و مرحوم آخوند از این
قضیه غافل شده است. البته با توجیهی که می خواهیم
بکنیم، سنی است یا هر چه هست بعضی ها می گویند
که در آخر عمر شیعه شد علی‌ای حال ایشان
می خواهد این را بگوید که این تمایل ماهیت
به سمت وجود به واسطه علل خارجی است. اگر
به واسطه علل خارجی است وقتی که یک ماهیت
هنوز از نقطه نظر علت وجود به مرتبه تمام نرسیده
است می گوئیم که علل ناقصه اولویت وجود را بر
ماهیت ثابت می کند. اولویت، نه تمامیت، چون اگر
تمام بشود علت تامه می شود. اولویت وجود را
به سمت ماهیت ثابت می کند و این علت می شود ولی
بحث اینجا است که خود ذات ماهیت مقتضی توجه
به ... وقتی که خود ذات شد معلوم می شود که
وصف، وصف ذاتی است و وصف ذاتی که دیگر
قابل تغییر نیست پس تمام این مباحث دیگر پی

کارش می‌رود. خب این اشکالی بود که مطرح شد.
مرحوم آخوند در اینجا این مطلب را می‌فرمایند
که لو فرض اگر ما تسلیم بشویم که امتناع عدم بر
ماهیت ثابت است یعنی مرجوحیت جانب عدم،
موجب امتناع عدم برای ماهیت است و امتناع عدم
موجب ضرورت وجود برای ماهیت است به قاعده
تقابل، ولی این امتناع، امتناع بالغیر است و بالذات
نیست یعنی این امتناع را از جانب راجحیت وجود
آورده است نه از پیش خودش!

ما می‌گوییم که دست شما درد نکند واقعاً خیلی
نکته مهمی در اینجا فرمودید و تذکر دادید! بحث بر
سر این نیست! البته مرحوم حاجی هم در اینجا اشاره
کرده است ولی اشکال به خود حاجی هم وارد است.
بحث بر سر این نیست که این امتناع را از غیر آورده
یا از خودش آورده است. بحث بر سر این است
بالآخره شما امتناع را قبول دارید یا ندارید؟! ما این
را می‌خواهیم بگوییم. یا اینکه باید بگویید که این
رجحان نمی‌گذارد این مرجوحیت به حد امتناع
برسد که خب این در مطلب قبلی که مطرح کردیم

بود. اگر شما می‌گویید: لو فرض، این امتناع محقق است. اگر امتناع محقق است ولو اینکه بالغیر باشد، اصلاً ما می‌گوییم که بالغیر است ولی این بالغیر جدای از ذات ماهیت که نیست. دوباره برگشت بحث بر سر این است که این امتناع از ناحیه رجحان وجود آمده که آن رجحان وجود مقتضی ذات ماهیت است، از جای دیگر که نیامد! آیا می‌توانم مطلب را برسانم؟! یعنی ذات ماهیت رجحان نیست به وجود دارد. این رجحان موجب مرجوحیت عدم برای ماهیت می‌شود و به‌خاطر اینکه ترجیح مرجوح بلا راجح ممتنع است پس این مرجوحیت موجب امتناع عدم برای ماهیت می‌شود. امتناع عدم برای ماهیت در اینجا امتناع بالغیر است یعنی به‌واسطه رجحان به جانب وجود؛ یعنی رجحان جانب وجود است که عدم و این امتناع را خلق کرده است. بنابراین این امتناع، ذاتی برای ماهیت نخواهد بود درحالی‌که فرض ما در این است که خود وجوب، ذاتی برای ماهیت بشود یعنی خرق فرض در اینجاست که ماهیت که اولویتش اولویت غیر تامه بود به اولویت تامه برگردد. چون ناحیه عدم ممتنع است وجود

ضرورت می‌شود و وقتی وجود ضرورت شد این ماهیت که نسبت به وجود اولویت داشت حالا نسبت به وجود ضرورت پیدا می‌کند. این خلاف فرض می‌شود. اشکال راجع به اینجا بود.

عرض ما در اینجا این است که بالغیر بودن مسئله را درست نمی‌کند. می‌گوییم که امتناع عدم برای این زید بود اما الآن نسبت به وجود خیلی تمایل دارد! گفته که انقلاب شده و بیاییم ببینیم چه خبر است! بالأخره در حکومت شاه نیامدیم حالا بیاییم در این حکومت متولد بشویم و به وجود بیاییم! تابه‌حال نگه داشت، نگه داشت، نگه داشت. حالا می‌گویند که می‌خواهم دربیایم! حالا حکومت اسلامی شد و پول نفت را می‌آیند در خانه می‌دهند، آب و برق را مجانی می‌کنند! این بابا ننه صبر کردند گفتند: این شاه پدر همه را درآورد، چه کار کرد، فلان کرد، وعده به ما دادند که نفت می‌دهند، پول نفت می‌دهند، چه کار می‌کنند، آب و برق‌تان را مجانی می‌کنند، همه را بگذاریم موقع انقلاب دست به کار می‌شویم! این جناب ماهیت نگه داشت نگه داشت در انقلاب

اسلامی تمایل به جانب وجود پیدا کرد و گفت: حالا می‌خواهم بیرون بیایم. البته با مقدمات!! حالا زید تمایل به رجحان وجود در این زمان دارد پس عدم در این زمان برای زید مرجوح می‌شود، عدم مرجوح می‌شود دیگر! نمی‌شود دو طرف رجحان داشته باشد! یعنی هم وجود رجحان داشته باشد و هم عدم رجحان داشته باشد! پس این وجود برای زید راجح می‌شود. عدم برای زید مرجوح می‌شود. به این قانونی که گفتیم، عدم برای زید ممتنع می‌شود؛ با همین بیانی که ترجیح مرجوح بلا راجح ممتنع است عدم برای زید ممتنع می‌شود و وقتی عدم برای زید ممتنع شد به عنایت به قانون تقابل، وجود برای زید واجب می‌شود؛ ضرورت واجب! این آن خلف فرضی است که ما در آنجا کردیم که اولویتی که غیر بالغ به حد ایجاب است آن اولویت به حد ایجاب می‌رسد، این خلف فرض است.

مرحوم آخوند در آنجا می‌فرمایند که این امتناع عدم بر جناب زید که می‌خواهد در انقلاب به وجود بیاید، این امتناع برای این جناب زید بالغی است و به واسطه رجحان جناب وجود است. اگر بیاید

بگویند که نه آقاجان بنده آدم و یک گشتی هم زدم
و دیدم اگر به عقب برگردم بهتر است! اولاً برق را
مجانی نکردند که هیچ بلکه قیمتش را صد برابر
کردند. گوشتی کیلو ۱۸ تومان بود سه هزار تومان
شد. آلمان که نه تنها مجانی نشد بلکه صد برابر
آوردند نمی دانم چه کار کردند! پول نفتی که نه تنها
در خانه ما نیاوردند بلکه قیمت گاز را تصاعدی بالا
بودند! خلاصه مردم بیچاره شدند. به همان زمان
سابق برگردیم؛ دلار چهل تومان و هفت تومان، نه
دلار نه صد تومان و بالاتر! خلاصه اینها هم دست
شیطان بزرگ است! او این بلاها را بر سر اسلام
آورده است و خلاصه خدا لعنت کند کفار را که
نمی گذارند مسلمین یک فکر درستی بکنند و
نمی گذارند یک تدبیری بکنند! یعنی این قدر ما را
مشغول می کند که قدرت تفکر را از ما گرفته اند تا
چه رسد به اینکه بخواهیم کار درست را انجام
بدهیم!

خلاصه این زید گفته که می خواهم برگردم. پس
این رجحانی که الآن در اینجا هست موجب شده

است که امتناع بیاید امتناع بالغیر شود. بحث ما راجع به امتناع ذاتی است، امتناع بالغیر موجب ضرورت بالغیر می شود پس این ضرورت بالغیر یعنی از ناحیه علت، نه اینکه موجب ضرورت ذاتی شود. ضرورت ذاتی که نمی شود. آن که مقابل امتناع بالغیر هست ضرورت بالغیر است یعنی اگر یک شیئی به واسطه غیر ممتنع بود، چه وقت عدم و امتناع بالغیر بر ممکن ممتنع است؟ در وقتی که علت موجد و موجب در آنجا وجود داشته باشد. همین که علت می آید عدم بر آن ممتنع می شود متنها این امتناع، امتناع ذاتی نیست چون علت تشریف آورده به عدم می گوید که تو برو کنار و من در اینجا تشریف آوردم. پس ضرورت وجود برای این ممکن ضرورت بالغیر می شود؛ بالغیر یعنی به واسطه جناب علت و علت در اینجا آمده این ضرورت را ثابت کرده و بحث راجع به این است که ضرورت خود در آنجا برای ممکن ذاتی باشد آنجا ما گفتیم که رجحان به سمت وجوب به مرتبه ضرورت نمی رسد بلکه می ماند ولی این ضرورت در اینجا ضرورت بالغیر شد و این خلاف فرض است.

مسئله‌ای که باز در اینجا می‌رسد به نظر این است که - مطلب دیگر تمام است، دیگر باید پای بقیه‌اش هم بنشینیم - ما می‌گوییم که این عدم به واسطه غیر ممتنع است و غیر در اینجا رجحان است؛ رجحان به سمت وجود موجب است که این عدم ممتنع برای این بشود. وقتی ممتنع را شما ثابت کردید بنابراین آن امتناع، طرف مقابلش ضرورت می‌شود و از آن جایی که این غیر در اینجا مقتضی ذات خود ماهیت است نه مقتضی امر دیگر که علت باشد ...، بحث راجع به علت خارجی نیست بحث راجع به مقتضی خود ماهیت است، خود ذات ماهیت زید مقتضی وجود خارجی‌اش است حالا جعل جاعل به آن تعلق بگیرد یا نگیرد یک مطلب دیگر است. خود ذات ماهیت مقتضی وجود است و وقتی که این طور شد این که دیگر از ماهیت سلب و جدا نمی‌شود، وقتی که جدا نشد بنابراین ضرورت ذاتی برای خود ماهیت ثابت می‌شود و این خلاف فرض می‌شود. چون برگشت آن ممتنع بالغیر به رجحانی است که آن رجحان به خود ماهیت برمی‌گردد، نه به امر دیگر!

پس درمقابل آن امتناعی که به رجحان برمی گردد
ضرورتی ثابت می شود که به رجحان برمی گردد
درحالی که ما رجحان می گوئیم و وجود و ضرورت
نمی گوئیم. این مطلبی است که به نظر می رسد.

ثم لو فُرض تسليمُ ذلكَ فَمِنَ المُستَينِ أَنَّ
مرجوحيةَ الطرفِ المرجوحِ إِنَّمَا يستدعي امتناعه
بالنظرِ إلى الذاتِ.

حالا اگر فرض بکنیم که بله این موجب رجحان
است و اولویت به سمت وجود موجب امتناع عدم
برای ذات ماهیت است. این روشن است مرجوحیت
طرف مرجوح که عدم باشد این مرجوحیت استدعا
می کند یعنی امتناع این طرف مرجوح را به نظر به
ذات ماهیت در صورتی که با تقیید این ذات به این
مرجوحیت، نه این ذات تنها؛ یعنی این امتناع عدم
برای ذات، امتناع مطلق نیست بلکه امتناع بالغیر
است. چون طرف وجود برای ذات راجح است عدم
در اینجا برای ذات ممتنع است پس این ذات مقید به
طرف راجح است که آن راجح همان راجح نسبت به
وجود است.

معَ تقييدِها بتلكَ المرجوحيةِ أعنى الذاتَ المحيثةَ

بالحیثیة المذكورة لا الذات بما هی هی و هذا امتناعٌ
وصفیٌ فیکونُ بالغيرِ.

این ذات مقید به این مرجوحیت است به لحاظ
طرف راجحی که آن راجح نسبت به وجود است اما
عدم برای ذات بما هی هی امتناع ندارد. به این امتناع
وصفی می گویند یعنی عدم برای ذات ممتنع است نه
ذات مطلق، ذاتی که محیث است و حیثیت او حیثیت
راجحیت به سمت وجود است. این امتناع، امتناع
بالغیر می شود.

و لا یستدعی إلاّ وجوبَ الطرفِ الراجحِ کذلک
أی بالغیر لا بالذاتِ فلیسَ فیهِ خرقُ الفرضِ.

این امتناع بالغیر به قانون تقابل وجوب طرف
راجح را هم استدعا می کند یعنی بالغیر نه بالذات؛
یعنی ضرورتش ضرورت بالغیر می شود نه ضرورت
بالذات درحالی که اولویت ذاتی در آن جایی محل
بحث بود که به ضرورت ذاتی برگردد. اما اگر
اولویت ذاتی به ضرورت بالغیر برگردد، دیگر خلاف
فرض در اینجا بنا بر کلام فخر رازی محقق نشده
است. فرض در اینجا ازبین نرفته است.

الامتناعُ بالوصفِ الذی هو ممکنُ الانفکاکِ یكونُ
ممکنَ الانفکاکِ فَکَیفَ ظُنُّکَ بِالْجَوِبِ الذی بِإِزاءِ
هذا الامتناعِ.

امتناع به واسطهٔ وصفی که ممکن الانفکاک است
یعنی امتناع بالغير؛ آن امتناع بالغيری که ممکن
الانفکاک از ذات است این ممکن الانفکاک است
وقتی همین که شما می‌گویید: امتناع بالغير، یعنی یک
روزی ممکن است این امتناع نباشد. وقتی اصلش
ممکن الانفکاک است، آن وجوبی که زائیده این
امتناع است به قرینهٔ تقابل، آن هم ممکن الانفکاک از
ذات، ممکن است باشد.

و بهذا يَنهَدُمُ سائِرُ الأساساتِ التي ذَكَروها في هذا
المطلبِ و قَلَّما يَسلمُ في الوجوهِ المذكورةِ من هذا
الإيرادِ.

سایر مسائلی که آنها در این مطلب ذکر کرده‌اند
به واسطهٔ این قضیه منهدم می‌شود و بر این رد اینها
که اولویت راجح است که فخر رازی وارد کردند
دیگر مطلبی ثابت نخواهد شد. کم هستند آنچه
وجوه مذکوره‌ای که ذکر شده از این ایراد باقی
می‌ماند؛ یعنی بازگشت این امتناعی که در اینجا ذکر

شد به امتناع بالگیری که آن امتناع بال غیر ممکن
الانفکاک از ذات است و وقتی که آن ممکن
الانفکاک از ذات شد ضرورت وجود هم ممکن
الانفکاک از ذات خواهد شد و اولویت به ضرورت
منقلب نخواهد شد. البته عرض کردیم با توجه به آن
بیانی که ما کردیم کلام فخر رازی به حال خودش
هست و از متانت برخوردار است و اشکال وارد
است.

تلمیذ: هیچ وقت راجحیت به معنای ضرورت
نیست.

استاد: راجحیت به این معنا است که فرض کنید
این ماهیت زید ذاتاً تمایل به سمت وجود دارد تا
تمایل به سمت عدم. وقتی تمایل به سمت وجود
داشت عدم برای او مرجوح می شود چون مقابلش
هست. آن که مرجوح شد حالا فرض در این می کنیم
که آیا می شود که عدم با این فرض بر او محقق
شود؟! نمی شود. چرا نمی شود؟! چون اگر عدم با
فرض مرجوحیت محقق شود بنابراین لازمه اش
ترجیح مرجوح بلا راجح است.

رجحان به سمت وجودِ ماهیت، در مقام تقرر

ذات

بحث ما فعلاً نسبت به وجود نیست و هنوز ما در

مقام علت بحث نمی‌کنیم بحث ما فعلاً راجع به اصل

ماهیت است؛ ماهیت در مقام تقرر ذات، رجحان به

وجود دارد. اصلاً کاری به علت نداریم.

وقتی که خود ماهیت ذاتاً اقتضاء می‌کند چطور

ذات مثلث اقتضاء ثلاثة الزوایا را می‌کند؟! حالا آن

به حد ضرورت است. اصلاً ما می‌گوییم که به حد

ضرورت نه، به حد رجحان؛ یعنی پنجاه‌پنجاه

می‌شود هشتاد درصد، هشتاد درصد ذات ماهیت

اقتضاء وجود را می‌کند پس خود ذات که اقتضاء

وجود را می‌کند طرف عدم بیست درصد می‌شود.

حالا اگر بیست درصد بخواهد تحقق پیدا بکند با

فرض بیست درصد این ترجیح مرجوح بلا راجح

می‌شود و ممتنع می‌شود.

آخوند هم دارد این را مرتبط به آن می‌کند.

می‌گوید که ما اصلاً آن بحث‌های گذشته را در نظر

نگیریم. اصلاً تساوی ماهیت نسبت به طرفین بحث

نیست؛ آقا یک ماهیت نسبت به عدم یا نسبت به

وجود آیا رجحان دارد یا ندارد؟! ما می‌گوییم که ندارد. چرا ندارد؟ چون اگر نسبت به یکی رجحان داشته باشد طرف دیگر مرجوح می‌شود. وقتی که طرف دیگر مرجوح شد در فرض مرجوحیت بخواهد محقق شود ترجیح مرجوح بلا راجح است و ممتنع می‌شود. وقتی که آن طرف ممتنع شد این طرف ضرورت می‌شود.

بنابراین این بحث‌هایی که ماهیت تساوی الطرفین است و... آن بحث‌ها به جای خودش درست است ولی می‌خواهم بگویم که اصلاً نوبت به اینها نمی‌رسد حالا با غمض عین از آن مباحث گذشته یک عده‌ای آمده‌اند برای ما شاخ درآورده‌اند و شاخ شده‌اند و گفته‌اند که نه خیر، اصلاً ممکنات را تقسیم کرده‌اند و بعضی‌ها به جانب عدم تمایل دارند و بعضی‌ها به جانب وجود تمایل دارند و بعضی‌ها متساوی الطرفین هستند. این حرف‌ها همه لا طائل تحته است لذا مرحوم آخوند در ابتدای بحث می‌فرماید که با توجه و عنایت نسبت به مسائل گذشته دیگر جایی برای طرح این بحث‌ها باقی

نمی ماند منتها حالا ما با غمض عین از آن مباحث
گذشته می آییم می بینیم که اولویت ماهیت نسبت به
وجود چه توالی فاسدی ممکن است به وجود بیاورد!

اللهم صل علی محمد و آل محمد